

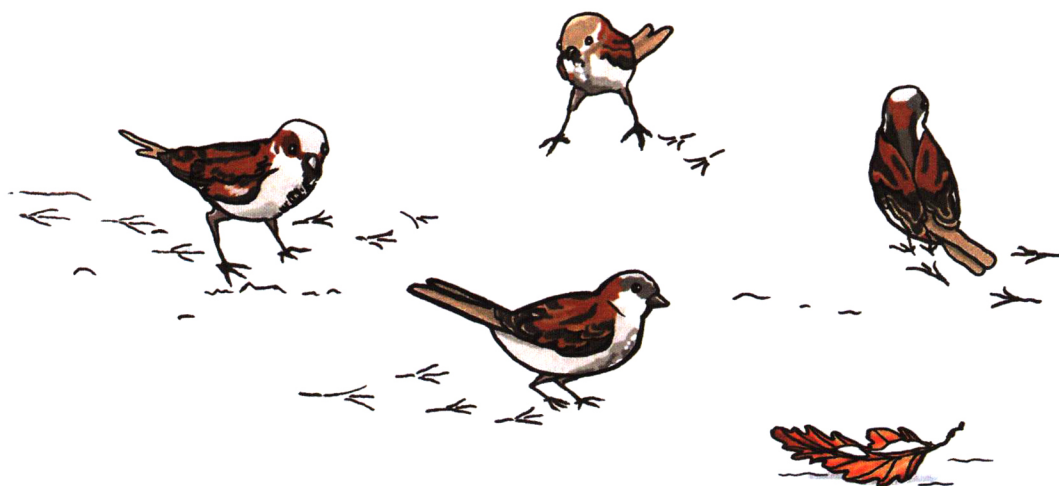
مارسل پروست
بازآفرینی استفان اوئه

در جستجوی زمان از دست رفته

نام جاها: نام



ترجمهٔ مریم کهنسال نودهی، کاوه فولادی نسب



فهمیدم می توانستیم فردا در شهر مرمر و طلا از حوات بیدار شویم پس این شهر و شهر سوس نه صرفا نابلوهایی حیالی، که کاملاً واقعی بودند

خلاصه، می توین از بیستم تا نسیست و بهم آوریل تو ویر بموین و همون صبح عید پاک برن فلوراس

اما هور تا آحرس حد حوسی راه ریادی داشتم

وقتی پدرم، همان طور که هواسح را نگاه و از سرما شکایت می کرد، دسال فطارهای مناسب می گشت، من نمی توانستم شادی ام را مهار کنم

حب، اینها ویرا

اگه کوپه بح حوات دار ساعت شش و سم رو بگرن

و نا هوای ویر پر کردم، آن هوای دریایی، توصیف ناپدیر و ویژه، مثل حال و هوای رؤیاهایی، که تحلم در نام ویر پنهان کرده بود



حس کردم دروم از بی جسمی معجره واری برسد

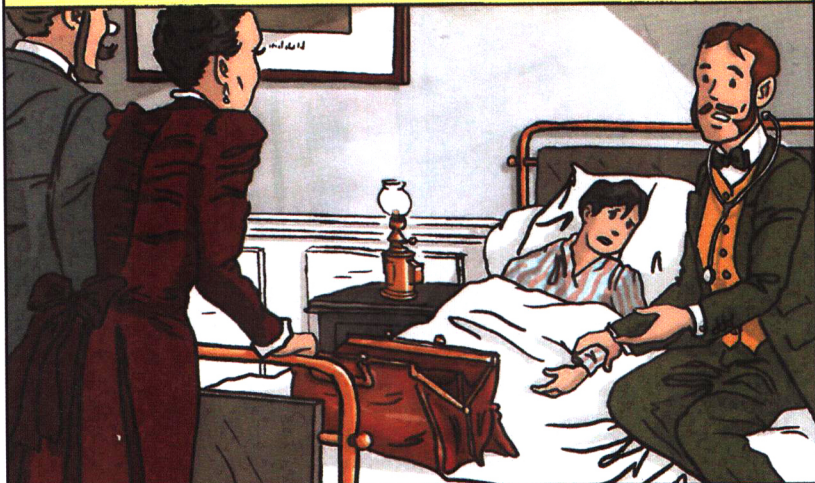
بالآخره نه آن حد رسیدم، وقتی

تو کانال بررگ هوا باید هور سرد ناسه،

بهرته محص احتیاط پالوی رمستوی و ژاكت كلفتب رو هم تو چمدون نداری !

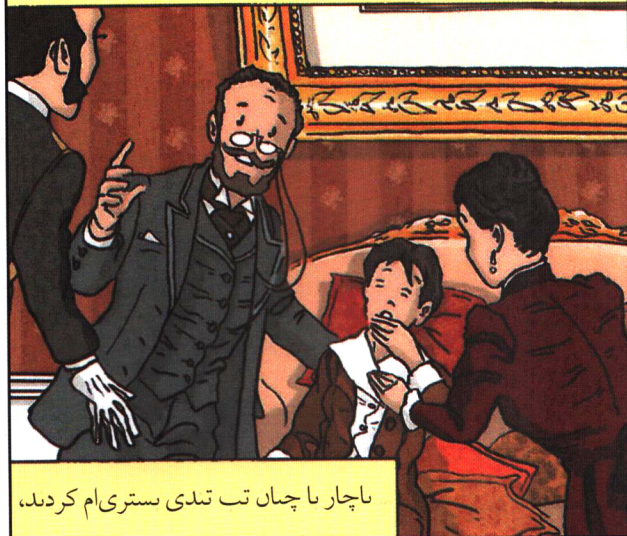
با این کلمه ها دچار نوعی جلسه شدم؛ با حرکتی فرار از نوام، خودم را مثل پوسته ای میان تهی، از هوای اتاقی که در آن بودم حالی،

که دکتر گفت به تنها نمی شود من را در آن لحظه به فلوراس و ویر فرستاد،



که حنا بعد از آن که حالم کاملاً خوب شد، دست کم با یک سال، نباید هیچ برنامه سفری و هیچ چیز دیگری را که همچان رده ام کند، ما من در میان نگذارند

آن احساس با حالت تهوعی مبهم تشدید شد، مثل وقتی که داریم گلودرد سختی می گیریم،



ناچار با چنان تب تندی بستری ام کردند،